

سالگرد ۱۶ آذر،

جنبش دانشجویی و

نیم قرن پیکار برای

آزادی

آرش کمانگر

جنبش دانشجویی ایران در قیاس با سایر جنبش‌های مردمی نظیر: مبارزات کارگران، دهقانان، اقلیت‌های ملی و مذهبی و حتی جنبش روشنفکری، پدیده‌ای نوین محسوب می‌شود که عمر آن از نیم قرن تجاوز نمی‌کند. دلیلش نیز این بوده که مراکز آموزش عالی، تنها در چند ده سال اخیر به تدریج پا گرفته و گسترش یافته‌اند. این جنبش که به معنای واقعی کلمه، در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت شکل گرفت و توانست به تدریج در کنار سایر جنبش‌ها، سهم خود را ایفا کند، از همان آغاز خشم رژیم دیکتاتوری را برانگیخت. به همین خاطر وقتی چند ماه پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد، ریچارد نیکسون (معاون رییس جمهور وقت آمریکا) به ایران آمد تا بر «آرامش گورستانی» کشور نظر افکند، دانشجویان دانشگاه تهران تصمیم گرفتند با برپایی یک راهپیمایی اعتراضی خشم و نفرت خود را نسبت به طراحان کودتا نشان دهند. این حرکت حق طلبانه، اما مورد یورش نظامیان رژیم پهلوی قرار می‌گیرد که طی آن سه دانشجو به نام‌های رضوی، قندچی و بزرگ‌نیا جان می‌بازند و ده‌ها نفر مجروح و بازداشت می‌شوند. این نخستین چالش بزرگ و خونبار دانشجویان کشورمان، به عنوان روز دانشجو در تاریخ مبارزات مردم ایران ثبت می‌گردد.

دومین برآمد این جنبش در سال‌های ۴۰ تا ۴۲ بود که آن نیز با سرکوب خشن نظامیان و ساواک نوپا، دچار رکود نسبی می‌شود، اما بذری که در ۱۶ آذر ۳۲ کاشته شده بود به تدریج جوانه زد و دانشجویان را در مرکز تحولات سیاسی ایران قرار داد. پاگیری سازمان‌های سیاسی زیرزمینی و نیز شکل‌گیری جنبش چریکی در سال‌های سیاه اختناق (از اواخر دهه ۴۰ تا اواسط دهه ۵۰) اگرچه ربط مستقیمی به دانشگاه و مبارزات ویژه دانشجویان نداشتند، اما بدون حضور موثر و تعیین‌کننده دانشجویان قابل تصور نبودند. در انقلاب ۵۷ نیز بعد از جنبش حاشیه‌نشینان محلات فقیر نشین شهرها و جنبش روشنفکری نویسندگان، دانشجویان نخستین کسانی بودند که گسترده و پرشور به انقلاب پیوستند تا رژیم وابسته و استبدادی آریامهری را به پایگانی تاریخ بسپارند.

دانشجویان اما بعد از قیام ۲۲ بهمن و به قدرت خزیدن ارتجاع مذهبی، جزو نخستین اقشاری از مردم بودند که سریعاً ماهیت قرون وسطایی جمهوری اسلامی را تشخیص دادند از این رو، اجازه ندادند جهل و تاریکی بر حریم دانشگاه‌ها مستولی شود. به همین خاطر اکثر مراکز آموزش عالی جزو «نواحی آزاد شده‌ای» بودند که برخلاف فضای توهم‌آلود حاکم بر جامعه، همچون سنگری برای آزادی و برابری، در خدمت روشنگری و افشای ماهیت فاشیستی رژیم فقها قرار گرفتند. در پاسخ به این «گستاخی بزرگ» رژیم خمینی تصمیم گرفت این سنگر ترقیخواهی را -حتی به قیمت تعطیلی دانشگاه‌های سراسر کشور و ضربه به زیر ساخت علمی فرهنگی و تخصصی جامعه و آیندگان- فتح نموده و این کانون علم و آگاهی را خاموش سازد. بدین ترتیب در اردیبهشت ۵۹ یعنی یک سال قبل از عزل بنی صدر و اعلام «حکومت نظامی» فرمان حمله به دانشگاه‌ها صادر شد تا به نقش آگاهگرانه و توهم ستیزانه دانشجویان پایان داده شود. یک سال بعد یعنی در سال‌های خونین نیمه اول دهه ۶۰ هزاران دانشجو و استاد دستگیر، شکنجه و اعدام شدند. بعد از این جراحی هیتلرگونه، ارتجاع حاکم دانشگاه‌ها را مجدداً گشود تا با تصفیه آنان که جان سالم به در برده بودند و نیز حذف بسیاری از دروس علمی و مترقی و جایگزینی آن با خرافاتی‌ترین احکام عصر شترچرانی، و نیز اختصاص نیمی از سهمیه‌های دانشگاه به ایادی حزب‌اللهی و خانواده‌های آنها، به خیال خام خود برای همیشه از شکل‌گیری و تجدید حیات یک جنبش آزادیخواهانه دیگر در دانشگاه‌ها ممانعت به عمل آورد. تشکیل بسیج دانشجویی، انجمن اسلامی و دفتر تحکیم وحدت «حوزه و دانشگاه» نیز به طور گسترده در دستور قرار گرفتند تا چشم و گوش رژیم در مراکز آموزش عالی باشند، مراکزی که ذاتاً معروف به تولید «ویروس آزادیخواهی» هستند. این افت و رخوت سیاسی به زحمت توانست یک دهه طول بکشد. با پایان یافتن جنگ ایران و عراق و سرریز انواع بحران‌های اقتصادی سیاسی و اجتماعی، آرام آرام شاهد شکل‌گیری مبارزات صنفی و رفاهی دانشجویان می‌شویم آن هم غالباً توسط کسانی که هیچ پیشینه سیاسی نداشته‌اند و حتی جزو «سهمیه‌ای‌ها» و شهیدداده‌ها، خود رژیم بوده‌اند.

رشد تدریجی همین جنبش در کنار مبارزات روزانه جوانان و زنان کشورمان برای یک زندگی عرفی و نیز شورش‌های مقطعی فقرای شهری و اعصاب‌های صنفی کارگران، سبب شد که بعد از برآمد مبارزات مردم کشورمان و بحرانی‌تر شدن ارکان حکومت اسلامی بعد از انتخابات دو خرداد ۷۶، دانشگاه‌ها دو دهه بعد از یورش سال ۵۹ مجدداً به سنگری برای آزادی و انعکاس حق طلبی مردم تبدیل شوند.

این پیش‌قراولی اما از چشم سردمداران دور نماند، لذا انصار حزب‌الله یعنی بخشی از قوای غیر رسمی سرکوب را به طور روزانه

به جان دانشجویان و حتی انجمن‌های اسلامی وفادار به جناح «شماره دو» رژیم انداختند، شاید که ترس و خفقان را بر این جنبش نوین مستولی کنند. ولی این یورش‌ها نه تنها باعث ارباب دانشجویان نشدند بلکه موجبات اعتلای مبارزات و سیاسی تر شدن آن‌ها را هم فراهم نمودند. از این رو وقتی در شامگاه ۱۸ تیر ۷۸ دانشجویان تهران در محل یکی از خوابگاه‌های اصلی خویش در امیرآباد (کارگر شمالی) در اعتراض به بسته شدن روزنامه سلام و لایحه تشدید سانسور مطبوعات دست به یک حرکت در کوی دانشگاه زدند، گزیه گان به خیال خام خود «فرستی طلایی» نصیب شان افتاد تا با سرکوب خشن دانشجویان این خوابگاه ۱۱ هزار نفره درس عبرتی برای کل جنبش دانشجویی کشورمان بر جای نهند. بدین ترتیب انصار، ساواما و نیروی انتظامی در یک «ثلث الهی» گرد هم آمدند تا به فرمان بیت رهبری و فرمانده منصوب او (سرتیپ لطفیان) و با فریاد «یا حسین! بپذیر» دانشجویان را مورد ضرب و شتم قرار داده و از طبقات بالا به پایین پرتاب کنند. فردای این یورش خفاشان، جنبش روشنیایی نه تنها سردرگریبان «کم سویی» و «کور سویی» فرو نبرد بلکه فتیله یک انفجار شش روزه را شعله ور نمود که در تاریخ این جنبش نظیر نداشته است. این خیزش انقلابی با شعارهایی چون «بیست سال سکوت تمام شده، مردم قیام شروع شده»، «ملت گدایی می کند، آخوند خدایی می کند»، «مرگ بر استبداد»، «انصار جنایت می کند رهبر حمایت می کند»، «خامنه ای حیا کن سلطنتت رها کن» و ... نشان داد که مردم ستم کشیده و فرزندان آگاهش از هر فرصتی که پدید آید، از آن برای عبور از خط قرمزهای نظام (که هردو جناح بر آن متفق‌القولند) بهره خواهند جست. این مردم اگر چه هنوز هم خود را ناگزیر از بهره‌برداری از شکاف‌های بالایی‌ها می‌بینند، ولی در این شکی ندارند که کل افق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شان از اساس حتی با اصلاح‌طلب‌ترین آدم‌های این حکومت نیز تفاوت کیفی و نیادی دارد. آنان که با فاکت آوردن از شرکت گسترده مردم در انتخابات چند ساله اخیر و پیروزی جناح خاتمی در آنها، اینها را نشانه اعتقاد اکثریت مردم به اصلاح جمهوری اسلامی ارزیابی می کنند، آیا یک لحظه به این مساله فکر کرده اند که در صورت برخورداری از حق انتخاب واقعی و در شرایط رقابت و فعالیت آزادانه همه احزاب اپوزیسیون، باز به بازی در چارچوب ظرفیت رژیم و پیشبرد سیاست «بد و بدتر» همت خواهند گذاشت؟! مسلماً هرگز، می‌گویید نه، یک بار از رژیمی که کمر به «استحاله» آن بسته آید بخواهید که این «ریسک» را به جان بخرد و تحت نظارت نهادهای بین المللی تن به برگزاری یک انتخابات واقعی و غیر فرمایشی دهد. جمهوری اسلامی اما با رویت قیام تیرماه ۷۸ و شورش‌های پی در پی جوانان و مردم کشورمان، به عینه فهمیده و بنابراین «مغز خر نخورده» که با تن دادن به چنین ریسکی، «سر مبارک» را به تیر خلاص مردم به جان آمده از ۲۳ سال استبداد و فلاکت بسپارد.

از این رو پیشروان آگاه و مترقی جنبش دانشجویی و توده ای وظیفه دارند که متناسب با آرایش قوای سیاسی، علاوه بر شکل دهی به سنگربندی توده ای و تشکل‌های مستقل خود، لحظه به لحظه شعارها و آماج‌های رادیکال را به پرچم این مبارزات تبدیل کنند، بیایید به آن بخش از جنبش که هنوز به جناح رفرماتور رژیم توهم دارند و یا در رویای استحاله آن به یک نیروی دموکراتیک به سر می‌برند گفت و صبورانه استدلال آورد که «جامعه مدنی اسلامی» پرزیدنت خاتمی کماکان راه را برای حفظ نوعی از استبداد و نوعی از تئوکراسی و بنابراین نوعی از «ولایت فقیه» باز می‌گذارد و «دموکراسی» مورد ادعای آنها دموکراسی «خودی‌ها» و مدنیت مورد استناد ایشان مدنیت «اندرونی‌ها» است.

از دیدگاه هردو جناح جمهوری اسلامی ما یعنی اکثریت محروم جامعه کماکان اگر «غیرخودی» نباشیم «نخودی» هستیم، بنابراین مطالبات واقعی و مستقل یک جنبش دانشجویی نه اصلاح مجالس اسلامی بلکه پایان دادن به هرگونه تلفیق دین و دولت، نه تعدیل آپارتاید جنسی و حجاب اجباری بلکه برابری زن و مرد و آزادی پوشش، نه جامعه مدنی اسلامی بلکه آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی و در یک کلام آزادی، برابری و خودحکومتی واقعی مردم است.

بعلاوه نباید فراموش کنیم که بخش قابل توجهی از دانشجویان کشور ما از خانواده‌های کارگر و زحمتکش برخاسته اند، از این رو شرکت فعال در مبارزات طبقاتی و طرح مطالبات روشن طبقاتی یکی از چالش‌های مهم این جنبش محسوب می شود. نه فقط بدین خاطر که آزادی بدون برابری و دموکراسی سیاسی بدون دموکراسی اقتصادی پدیده‌هایی ناقص‌الخلقه اند، بلکه همچنین بدین خاطر که ما از انقلاب شکست خورده ۵۷ آموخته ایم که تنها فنای یک رژیم استبدادی، به خودی خود راه را برای بنای پایه‌های استوار آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی هموار نمی کند.

ما نه تنها باید تصور روشنی از نیرو و نظامی که می خواهیم نفی اش کنیم داشته باشیم بلکه ضروریست از همین امروز درک واضحی از خواست‌ها و اهداف مورد نظر خویش و اکثریت ستمکش جامعه داشته باشیم. فراموش کردن این حقیقت، نتیجه ای جز تکرار تراژدی نخواهد داشت!

* * *
ضمیمه:

ایران رکورد دار فارغ التحصیلان بیکار در جهان!!

* کشور ما از «خیر» سر جمهوری اسلامی، نه تنها جزو رکورد داران خودکشی، اعتیاد، قاچاق، سوانح شغلی، سوانح رانندگی، اعدام، میزان نازل رشد تولید ناخالص ملی، بی‌حقوقی زنان و کودکان، درصد بالای عدم پرداخت حقوق کارگران، ابعاد هولناک بی‌آیندگی جوانان، تبعیضات قومی و مذهبی، اجرای احکام قرون وسطایی و... است، بلکه رکورد دار فارغ التحصیلان بیکار در جهان نیز می باشد، چرا که هرساله ۲۷۰ هزار نفر از دانشگاه‌های کشور فارغ التحصیل می شوند، ولی تنها کمتر از ۷۵ هزار نفر آنها قادر به پیدا کردن شغل هستند.

در سالگرد ۱۶ آذر روز دانشجو، رسانه‌های گروهی جمهوری اسلامی پی در پی مشغول رله یکی از زیانبارترین فجایع اقتصادی-اجتماعی کشورمان یعنی بحران بیکاری گسترده فارغ التحصیلان دانشگاه‌ها و مراکز عالی هستند. هر حکومتی قاعدتاً در سالگرد چنین روزی سعی می‌کند با رنگ و لعاب، بیلان درخشان خود را در زمینه آموزش عالی، رشد کمی و کیفی نیروی متخصص و میزان جذب فارغ التحصیلان در بازار کار و حیات اجتماعی-اقتصادی کشور در بوق‌های تبلیغاتی خود بدسد. اما جمهوری اسلامی از آنجا که چیزی در چنته ندارد که ارایه کند و بعلاوه از درد ناعلاج رقابت‌های جناحی و اختلافات درونی رنج می برد (جدالی که اگر هیچ فایده ای برای مردم نداشته باشد این حسن را دارد که طرفین برای افشای بیلان عملکرد یکدیگر گوشه‌هایی از حقایق ناگفته را برملا می کنند) ناگزیر گشته بخشی از فاجعه را انعکاس دهد. برای نمونه خبرگزاری ایسان به نقل از نتایج تحقیقات و بررسی‌های پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی فاش می کند که اقتصاد و بازار کار ایران تحت حاکمیت

رژیم اسلامی تنها قادر به جذب ۷۵ هزار فارغ‌التحصیل مراکز عالی در سال است، حال آنکه سالانه ۲۷۰ هزار نفر از دانشگاه‌های کشور فارغ‌التحصیل می‌شوند. بر طبق آمار موجود جمعیت دانشجویی کشور در سال ۱۳۷۵ یک میلیون و ۳۷۰ هزار نفر و در سال ۷۹-۷۸ یک میلیون و ۳۵۰ هزار نفر بوده است. این نشان می‌دهد که در پنج ساله اخیر درصد دانشجویانی که فارغ‌التحصیل شده‌اند با درصد پذیرش دانشجویان جدید تقریباً ثابت مانده است. یعنی هر ساله ۲۰ درصد از دانشجویان بخش دولتی و نیز دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی فارغ‌التحصیل می‌گردند که همانطور که گفته شد به ۲۷۰ هزار نفر بالغ می‌شوند. جمهوری اسلامی در به اصطلاح «برنامه سوم توسعه کشور» اعلام کرده بود که قصد ایجاد ۷۵۰ هزار شغل را در سال دارد که ده درصد آن به دانش‌آموختگان آموزش عالی اختصاص خواهد یافت. این یعنی آنکه حتی اگر در خوشبینانه‌ترین حالت، دولت بتواند هدف پیش‌بینی شده در برنامه سوم را متحقق کند، تنها قادر خواهد بود ۷۵ هزار فارغ‌التحصیل دانشگاهی را حول رشته تحصیلی شان جذب بازار کار کند. حال آنکه می‌دانیم سالهاست که هیچ‌یک از دولت‌های جمهوری اسلامی قادر به تحقق اهداف برنامه‌های پنج ساله خود نبوده‌اند. برای نمونه مطبوعات رژیم و از جمله روزنامه «حیات نو» اعتراف می‌کنند که در ایران امروز سالانه تنها ۳۰۰ هزار شغل ایجاد می‌شود در صورتی که حداقل سالی ۸۰۰ هزار نفر نیروی کار جدید در جست‌وجوی شغل راهی بازار کار می‌شوند بی‌آنکه قادر گردند شغل ثابت و معتبری دست و پا کنند. بدین ترتیب جمهوری اسلامی با زبان بی‌زبانی اعتراف می‌کند که نه تنها جزو رکورد داران خودکشی، اعتیاد، قاچاق، اعدام، سوانح شغلی، سوانح رانندگی، میزان نازل رشد اقتصادی، میزان بی‌حقوقی زنان و کودکان، درصد بالای عدم پرداخت حقوق کارگران، ابعاد هولناک بیکاری و بی‌آیندگی جوانان، بی‌حقوقی اقلیت‌های ملی و مذهبی، و انبوه حوزه‌های دیگر اجتماعی است، بلکه رکورد دار فارغ‌التحصیلان بیکار در جهان و سرآمد حکومت‌های دنیا در عاطل و باطل کردن این سرمایه‌های حیاتی اقتصادی و علمی جامعه نیز می‌باشند. البته انتظار بیشتری از این نیز نمی‌توان از رژیمی داشت که با دست خود در اردیبهشت ۵۹ فرمان تعطیلی دانشگاه‌ها را به جرم دفاع از حرمت انسان و آزادی، صادر نمود و ضربه‌ای هولناک بر زیر ساخت علمی جامعه فرود آورد. رژیمی که دستش به خون هزاران دانشجو، استاد و فارغ‌التحصیل کشورمان آغشته است، طبیعی است که فاجعه بیکاری بی‌سابقه دانش‌آموختگان مراکز عالی، مشغله ذهنی و عملی او نباشد.

این خود دلیل دیگریست بر ضرورت عاجل و حیاتی سرنگونی این رژیم علم‌گریز و آگاهی‌ستیز، هرچه این مهم به تعویق افتد، کشور ما بیشتر در باتلاق بحران و عقب‌ماندگی فرو خواهد رفت.

تا آن روز، عجالتاً مبارک باد روز دانشجو!

پایان